

از برکه ما به آینه

* منتخبی از شعرهای ۲۷-۱۳۶۷ کاظم سادات اشکوری
* چاپ اول ۱۳۶۸ - تاریخ نشر تیر ماه ۶۹ - انتشارات نشر و پخش ویس - ۴۲۸
صفحه ۲۷۰ تومان

ای یار، یار، یار / درازدحام سبزه و گل / امروز / شعر مرا بخوان "ص ۳۱۸

بدرستی می شود این مجموعه را کارنامه‌ی سی سال فعالیت هنری شاعری دانست که هم اکنون با آن سیمای نیما وارث، بیش از نیم قرن از سهمیه روزگار زیست خویش را، زندگی کرده است. نگرشی بر سیر شکل گیری زبان شعری او در طی این دوران تأمل - برانگیز و چگونگی بالندگی و نوع اندیشه و جهان بینی هنری او، در عرصه‌ی مداری با شعاع نه چندان پر فراز و نشیب عاطفی، داوری درباره این کتاب را آسان می کند و نمایی از تابلوی رنگارنگ و مشتعل شعر شکوهمند امروز ایران زمین را نیز می نمایاند. نمایی که خود قطعه‌ای از پازل شکل دهنده‌ی تصویر رنگین کمان شعر پارسی امروز است.

این مجموعه، از چهار دفتر چاپ نشده به اسامی: شبها - از برکه‌ها به آینه - رگبار آفتاب و در ماهتاب اسفند، و سه دفتر که کلیه اشعارش قبلاً "چاپ شده با عنوان‌های: از دم صبح (سال ۵۵) - با ماسه‌های ساحلی (سال ۵۶) و آن سوی چشم انداز (چاپ سال ۵۰)، تدوین شده است.

در نقد مفصل و تحلیلی که بر اشعار کتاب چهار فصلش نوشته بودم اشارتی کردم که اشکوری، شاعری ست تغزلی، توصیفگر و بومی گرا، که طبیعت گرایی او، نه گزینشی، که در ذات شخصیت شعری اوست و بطبع، چون از درون به طبیعت می نگرد و حضور طبیعت جزیی از ساختمان محسوسات و ادراکات اوست و خاصیت طبیعت نیز، سادگی و روانی و

خالی از پیچیدگی‌های ذهنی و تعقیدات مصنوع است، دارای زبانی روشن به زلالی آب است، بی پیرایه‌های لفظی و آرایه‌های صنعت شعری. شعری فروتن، بی ادعا و راحت در ساختی انشایی که در شعرهای پایانی کتاب سمت و سوی تصویری می‌یابد.

تاریخ اولین شعر دفتر چاپ نشده‌ی "شبا"، ۲۵ آذر ماه ۱۳۳۷ در مکانی به اسم "واجراگاه" در کرانه‌ی بحر خزر است که محل پیدایش اکثر شعرهای شاعری است که علاقه مند است محل و تاریخ شعرهایش را، برای القای هر چه بیشتر محسوسات زمانی و مکانی، به خواننده منتقل نماید. این دفتر در بر گیرنده‌ی هفت قطعه شعر کوتاه و موزون است که بیشتر در قالب چهارپاره‌های متداول آن دوران - که عصر کودکی شعر امروز پارسی است - و با همان درونمایه‌های کلیشه‌ای شعر آن روزگار است که از بی وفایی یار و دنیا و حرمانهای نوجوانی و تاثرات بلوغ سرچشمه می‌گیرد و نمایانگر تجربیات آغازین شاعری است که تلاشی معصومانه برای بازتاب حسرت‌ها و دل‌تنگی‌ها و آرزوهای خود، با زبانی کودکانه دارد. دفتر دوم "از دم صبح" که چاپ اول آن در سال ۵۵ منتشر شده، به احمد شاملو پیشکش شده با این اقرار متواضعانه که "اگر مصاحبت او و محبت‌هایش نبود، اغلب این شعرها نوشته نمی‌شد". این دفتر که شعر سالهای ۴۲ تا ۴۷ شاعر را در بر دارد، بیانگر حرکت محسوس شاعر در عرصه‌ی زبان و انتقال مفاهیم شاعرانه‌ی خود است. کتاب دوم با شعر عاشقانه‌ی "همسایه" آغاز می‌گردد که زبانی تغزلی و لحنی عاطفی دارد با این کلمات دم دستی و متداول و نثری که: "من و تو/ مثل دو خانه‌ی پهلوی همیم / که نشان از دور / جفت‌های دو قلو را ماند" ص ۲۵.

شعرهای از دم صبح، مشحون از توصیف طبیعت بومی و مقطعی است که در بسیاری از لحظات، توان تحریک احساس و برانگیختن عاطفه را ندارد و فقط نقاشی مشتاقانه از بریده‌های طبیعت محلی است. امپرسیونی گمشده در زمان، که در حوزه‌ی تداعی‌ها، شکل دوباره‌ی خود را می‌یابد.

در شعرهای این مجموعه، به نام محله‌ها، گل‌ها، پرندگان و اصطلاحات بومی بسیاری برمی‌خوریم که شاعر به اقتضای شرایط مکانی هنگام سرایش، از آنها برای توسع تصور و انتقال فضای موصوف در شعر بهره‌گیری می‌کند تا خواننده با آن اصطلاحات و کلمات محلی، نقبی به سمت شمال و صفحات سبز و بارانی و پر طراوتش بزند و از طریق همین کلمات، عینیت دور از حضور گوشه‌ای خاص از طبیعت را، در تصورش، زنده کند. و در این قبیل اشعار، - نیماوار - در پانویس به آن‌ها رجوعی مفهومی و معنایی می‌دهد. اشکوری برای انتقال ساخت فضای مورد وصف روستا، گاه دچار عارضه‌ی زیاده روی در ذکر محلی اسامی می‌شود که ظاهراً اگر اصطلاح متداول در زبان را جایگزین آن اصطلاح محلی می‌کرد، تفاوت چندانی در انتقال محسوسات نداشت. و این در آن لحظاتی از شعر است که کلمه قادر به ساخت و انتقال و کلیه در تداعی‌ها نیست، وگرنه در بسیاری از موارد ضمن زیبایی خود کلمه، که ایجادگر حوزه‌های تازه‌ی زبانی است، لولا و پنجره‌ی مناظر موصوف نیز هست مثل: گالش - لیرو - بوواش - زرج - آرنگ - پادشتی - بزاکو - سلمبار - سربار - داره - میشکا - تجن ... شعرهای این دفتر نیز مانند دفتر اول، با زبانی موزون و بیشتر به سبک معروف به

نیمایی سروده شده‌اند .

"رود شادمانه می‌رفت / بس که گنجشکان بر شاخه‌ی بید. شادمانی کردند / ده به آرامی
از جا برخاست" - ص ۲۷
یا :

"کوهها خاموش به صدای آب گوش می‌دادند / تیر خورده "زرج" روز به آرامی بال و پر
می‌زد و جان می‌داد" ص ۲۸

شاعر در پانوشت معادل اسم محلی " زرج " را که "کبک" است آورده که اگر خود
کلمه‌ی کبک هم در شعر می‌آمد ، هیچ اتفاقی در انتقال تصویر محل موصوف ، نمی‌افتاد .
چرا که فضای مصور در شعر ، می‌تواند در هر کجای این جهان باشد و معرفه‌ها و
نشانه‌های خاصی نیز بیان نمی‌شود که حدود جغرافیاییش را ترسیم کند . منظورم آن
است که آوردن کلمه محلی "زرج" هیچ حس و عاطفه‌ای را در بومی گرایب ذهن ، تداعی
و تحریک نمی‌کند و باعث ساخت منظری محلی در ذهن خواننده نمی‌شود .
یا :

"شب که از تاریکی از "پادشتی" / به سوی دره‌ی سر سبز خزید / ماه از پشت "بزاکو"
آرام / به چمن زاران شادی بخشید" ص ۳۰

که با همین توصیف یک خطی و سطحی و با استفاده از کلمات مستعمل ، شاعر به
توصیف شب رفته و با دو سه اصطلاح محلی از مکان‌ها ، هیچ حساسیت و گرایشی را
نتوانسته در ذهن و چشم انداز تصور خواننده ، تحریک کند .

"قرص خورشید درنگی می‌کرد تا ز سر بالایی از دحام نور بالا برود / و من آنگاه
ز کوهستان برمی‌گشتم" ص ۳۲

این یک نمونه‌ی روشن از نمونه‌های بسیاریست که ساخت شفاف اکثر شعرهای توصیفی
این دفتر را می‌نمایند . ساده و سهل و خالی از ایهام و تصویر و هر گونه استعاره‌ای که
تامل را برانگیزد .

"ظهر / یادم نرود خوب است / وقت برگشتن از بازار / روسری بخرم / آن که رنگش
زیتونی بود" - ص ۷۰

که لحن شعر - یا همان ریتم ملایم و آرامش‌بخش و روانش - تداعیگر فضای ذهنی و
کلامی شعر سپهری است . در شعر "کاش می‌آمد" که سرشار از غم تنهایی و غربت است ،
لحن بیانی شاعر به زبان سینما نزدیک می‌شود که خالی از لطف نیست :

تونمی خواهی / ورنه دست چپ من / راه کوتاهیست / تا دلم ، تا دلک تنهایم "
(یعنی که فاصله‌ی حلقه‌ی ازدواج که در دست چپ ، تا قلب ، که نشانگر عشق
است ، راهی نیست)

"خانم آب و جارو شده است / عکس دریا را وقتی که به دیوار زدم / موج‌هایش گویی
نرم نرمک ریخت / از لب قاب به روی دیوار!" ص ۸۲

که نمونه این توصیف کلامی را در کاریکانورهای ژورنالیستی ، و کارتن‌های سینمایی
بسیار دیده‌ایم . و در ادامه همین شعر ، شاعر با فروتنی و حرمت ، در مقایسه دفتر

شعرش با آثار مولانا و حافظ، احساس شرمندگی می‌کند :

وقت آویختن پرده‌ی نو/ پایم از طاقچه سر خورد ولی با پا به زمین افتادم! / جام
حافظ پر می از وسط دیوانش/ داشت می‌ریخت که من قاپیدم / دست مولانا را بوسیدم /
دفترشعرم را پای گلدان پنهان کردم/ تا نیفتد به کف حافظ و مولانا/ آبرویم می‌رفت .
اشکوری، با آن روحیه پر صفا و مهربان کودکانه‌اش، گاه در داوری‌هایش از اجتماع و
فشارهای روحی آن دوران، با دلزدگی به وصف اضطرابش می‌نشیند :

در روزهای مضطرب فصل/ پای‌کدام جنگل/ پای کدام رود/ باید نشست و خواند/ دست
کدام عابر را / باید فشرد و ماند؟/ دیربست با آنچه خوب و پاک و گرمی‌ست/
بیگانمایم ما / "ص ۹۴"

یا :

اقسوس / انسان این واژه‌ی قدیمی / امروز/ آنقدر ناشناس و غریب است / که هیچکس/
مفهوم آنرا به طور کامل نمی‌داند" - ص ۹۶

یا :

"وقتی که روستا خالی‌ست / از صفا و صداقت / دیگر حساب شهر پاک است" ص ۹۸

زبان ساده، نزدیک به نثر موزون انشایی، با لطافتی عامیانه و احساسی شفاف، از
خصوصیات تمامی شعرهای این کتاب است. گاه در عرض‌های طبیعی حالات درونی خود،
زبان شعر در توصیف، به ورطه‌ی تکرار می‌افتد و گاه در ارائه‌ی زبان عامیانه با کلمات
بیانی و محاوره‌ای، شعر را به مرز یک دیالوگ روزانه، نزدیک می‌کند.

در مجموع شعرهای دفتر دم صبح - که حضوری مستمر در مجموعه‌های با ماسه‌های ساحل و
آن سوی چشم انداز دارند - به سمت توصیف‌های منثور و انشایی و موزون، بیشتر گرایش
دارند تا زبانی که از ویژگی‌های اشعار تصویری و مفهومی‌ست

دفتر سوم، مجموعه‌ی چاپ شده‌ی "با ماسه‌های ساحل" است که در سال ۱۳۵۶
منتشر شده و حاوی اشعار سالهای ۴۶ تا ۵۰ شاعر می‌باشد. این دفتر با ۴۶ صفحه شعر،
به دو بخش "دیدارها" و "مکالمات" تقسیم شده است و محل سرایش اکثر آنها،
"کلاچای و واجارگاه" می‌باشد. شعرهایی در ادامه دفتر قبلی که گرایشهایی به سمت
ایجاز - یا حذف پاره‌های واسطه - دارند، از نظر درونمایه، محتوای شعرهای اشکوری
حول سه محور جاودانه‌ی عشق و طبیعت حرمان دور می‌زند. غم غربت و شه‌زدگی را
می‌توان با حس نوستالژیک قوی وی در اشعارش شاهد بود. او در این دفتر به تجربیات
تازه‌ای از نظر ایجاز زبانی دست یافته که نمونه‌اش را در شعر پنجمین دیدار می‌شود دید
که شاعر به شگرد اقتصاد کلمه تجهیز شده ولی هنوز آن پختگی بایسته را که بعدها ملکه
شعرهایش می‌شود، نمایان نمی‌سازد. شعر موجز است و فنی و پذیرفتنی، ولی مشخص
نیست که این ایجاز نسبی در خدمت چیست؟

در ششمین دیدار، اشکوری را با پرخاش ملایم و همیشگی شعری‌اش، می‌بینیم که
چونان نیما و با لحن شعری زمستان اخوان، گلایه‌ای به خلوت خویش دارد و گوشه
چشمی به سکوت و سکونی که در شعر آن روزگار، مضمونی مستعمل و مکرر بوده است.

"چه می جویی در این ساحل / اجاق خانه ها کور است / چراغ خانه ی صیاد کم نور است / مگر خشم و هیاهو کرده نابینا دو چشمت را / نمی بینی / کسی را با تو کاری نیست" ص ۱۲۱ گذشته گرابی از ویژگی های نوستالژیک شعر اشکوریست و گریز او را از حال (= زمانی) به گذشته (= مکانی که پیشترها درش می زیسته) با بهانه های اصولی و گاهی رنجشی و غیر منطقی، بیان می دارد. غیر منطقی به اعتبار داوری های شاعر از شرایط شخصی خود در مواجهه با مسائل اجتماعی شهر نشینیست. بدیهه نگاری و آسان یابی در حوزه های مضمون و زبان نیز از خصیصه های چشمگیر شعر روان اشکوری است. همه چیز و همه جا - یکسان - نظر او را بخود جلب می کند و بهانه های برای نوشتن شعر می شود. احساسات لطیف شاعر محلی می جوید که تا غلیان رقیق خویش را بنمایش بگذارد و هر چه این مضامین ملموس تر و عینی تر و طبیعی تر باشد، حساسیت شاعر را بیشتر تحریک می کنند. خواه عامل این تحرکات و تحریکات، نمایی از طبیعت باشد که در سلسله تداعی های خاطره انگیز، شاعر را به دوردستها - و معمولا "آن سوی چیزها" - می برد و خواه، بازتاب رفتار آدمیان باشد که اینهمه را با زبانی سلیس و کمرنگ از صناعات متداول روز شعر تصویری، با اتکاء به وزنی که نخ تسبیح کلمات شعری اوست، در محدوده ی تشبیهات، شکل می دهد. برای مثال به آغاز شعر دهمین دیدار که دریا با صفت انسانی تشبیه شده، می شود اشاره کرد:

دریای بی خیال / از شیشه های پنجره پیداست / نور غروب دم / از لابه لای شاخه ی خشک بید / بر موج های کوچک / می تابد / و موج ها / از دور / مثل کبوتران سفیداند / در دشتهای خلوت پاییز" - ص ۱۲۸

پایان بندی این شعر " دریا / این بی خیال وحشی را / باید کباب کرد " زیباست ولی بر خواننده شعر روشن نیست که چرا دستان صیادان ماهی، از دریا، تهی باز می گردد. و این همدردی وقتی ریشه دار می شود که شاعر اشارتی مستقیم، یا ایهامی و تصویری، به علت ماجرا و باعث فاجعه، داشته باشد تا عذوفت و همدلی خواننده، بیشتر به سمت و سوی پیام شاعر، معطوف شود.

در فصل دوم این دفتر، شعرهایی با عنوان "مکالمات" آمده، که با ساخت زبان محاوره ای - توصیفی، درونمایه ای انتقادی دارند:

"حضار محترم / گفتند: احسنت مرحبا / و میز گرد انجمن گردو / کارش را پایان داد" ص ۱۶۲

دفتر چهارم این کتاب، مجموعه شعر "آن سوی چشم انداز" است، که چاپ اول آن در سال ۱۳۵۰ منتشر شده و شامل ۱۸ شعر در ۷۴ صفحه است.

این دفتر نیز در ادامه با همان کم و کیف زبانی و محتوایی، به سمت تکامل بیانی پیش می رود. و از نظر درونمایه ای به مسائل اجتماعی و انتقادی، توجه بیشتری می شود. در جهت ساخت زبانی موجز، تلاش بیشتر شاعر را در این مجموعه، همچنان شاهد هستیم:

گل‌های کاغذی / پشت دریاچه‌ها لبخند می‌زنند / بر هر گل شکفته به گلدانی / ۰۰۰ /
 گل‌های رازقی / پژمرده می‌شوند / در سالهای خشکی / در باغهای خشک " - ص ۱۶۵
 که رابطه، استادانه به نفع تحریک تخیل خواننده، حذف شده است و شعر در
 ایجازی متعادل پاسخ "جراحی" هایش در ذهن خواننده، پیگیری می‌نماید. باید از
 حوزه‌ی تصور به سمت تخیل پرواز کرد. گل‌های کاغذی (آدمهای قربانی، مصنوعی،
 دست‌آموز، ماشینی و بطور کلی بی‌بو و بی‌خاصیت و انفعالی) به سرنوشت شوم و
 محتوم گل‌های طبیعی (آدمهای معقول و هوشیار معمولی و بقاعده‌ولی محکوم به‌زندگی
 در بین بی‌رسمان روزگار در فضایی مستحیل در ریا و شعار و تیرنگ و فریب و
 بهانه‌های بلاهت‌بار توجیهی) می‌خندند. یعنی که "ول معطلید، در این لحظه‌ی مکانی،
 جایی برای صداقت و پاکی و کار اصولی و مهربانی و خلاقیت نیست، باید در حق
 مرکب ابدالدهر بمانی تا به راز" رومسخرگی پیشه‌کن و مطربی آموز - تا داد خود از
 کهنتر و مهتر بستانی" دست بیازی. " این نحوه بیان شعری در شعر" ما در میان مردم
 بودیم" با بهره‌گیری از زبان محاوره‌ای (بیشتر لحن بیانی مردم کوچه و بازار) با
 مضمونی دیگر تکرار می‌شود و بعد از چند بریده‌ی ساده از خاطرات و غم و بی‌وفایی و
 کمبود محبت و صفا و گریز به روستای آرمانی و چوپان‌نیزن "سیاه چرده‌ی لاغر" و
 "دختران کولی در باغهای رویا" به یک حرمان نوستالژیک ختم می‌شود. طنز ملایم و
 لحن ساده‌ی محاوره‌ای در این دفتر، از شاخص‌های شعری این دوره شاعر است که نمودی
 بیش از ادوار دیگر می‌یابد.

پنجمین دفتر این کتاب که اسمش را به روی جلد کشیده، با نام "از برکه‌ها به آینه"
 در ۸۲ صفحه و شامل شعرهای سنوات ۵۰ تا ۵۳ شاعر است که چاپ اولش در این کتاب
 آمده است. شعرهای این دفتر، نمایانگر جهش‌های تازه‌ای است در سمت و سوی زبانی
 موجز و ریتمیک، با عنایتی ملموس‌تر به رخدادهای اجتماعی. اشکوری با این دفتر
 می‌رود که هویت مستقل شعری خود را به عنوان یک شاعر متشخص، تثبیت کند.

"ای آهوان زخمی / اندوه را چگونه بگیریم / تا از فراز کوه / سیلی عظیم جاری گردد"
 ص ۲۴۷

یا برای نمایاندن چهره‌ای خیره که در تغزل مشیری را "همه‌تن چشم شدم خیره
 بدنبال تو گشتم" آمده، چنین تصویری از حضوری کنجگاو و برتری طلب. ترسیم می‌کند:
 "چشمی ز خشم پر / لم داده بر مخده‌ی مخمل" - ص ۲۵۲
 یا بادیدی فلسفی به شرایط اجتماعی دورانش می‌نگرد و انسان برگی از شاخه‌ی شهر و
 درخت بزرگ هستی، تصور و نقاشی می‌شود:

"از برگ‌ها / هراس افتادن را / باید زدود / اما در برگ‌ها / هراس افتادن هست" ص ۲۵۵
 یا این تصویر زیبا و بکر:

"در روزهای غربت / نقش گلیم قشقایی / اندوه تازه‌یی ست" - ص ۲۶۱

یا این پاره از تقارن دوزیبایی زمینی و فضایی:

"غروب زمزمه‌یی ست / که در نگاه تو / خاموش می‌شود / هر روز" - ص ۲۹۰

یا : " سکوت جاده را می برد / ز گوشه ی رود " ص ۲۹۲

و نمونه های دیگری از این دست که ساخت زبانی اشکوری را در این دفتر مشخص می کند . توفیق اشکوری در این دفتر ، سرآغازی ست برای شکل گیری شعرهای بعدی شاعر ، که به ساخت مطلوب و مورد نظر زبانش دست می یازد و شیوه ی لحن محاوره ای زبانش را ، با صیقلی بیشتر ، و بیانی راحت و شفاف ، از ذهنیت شعریش ، سرشار می سازد .
ششمین دفتر این کتاب ، مجموعه ی ۱۷ شعر کوتاه در ۵۲ صفحه است که با نام " رگبار آفتاب " در بر گیرنده ی شعرهای سنوات ۵۴ تا ۵۷ شاعر می باشد و برای اولین بار در این کتاب آمده .

این مجموعه نیز با روندی محسوس ، تلاش شاعر را در جهت تبلور زبان شعری ، با همان درونمایه های آغازین : غم غربت ، توصیف طبیعت ، تکریم عناصر طبیعی ، عشق و آشنایی و پرخاش و . . . نشان می دهد . تفاوتی که از نظر کیفی در شعرهای بعد از این شاعر احساس می شود ، گرایش شاخص او به سرایش شعرهای سمبلیک اجتماعی ست و انتقادی ملایم از شرایط ناهنجار ساخت و بافت دوران پیش از انقلاب . شعرهای این دوره شاعر ، با فاصله گیری از توصیف محض ، به انعکاس حالات انسانی و اجتماعی روی آورده و این رویکرد نیز ناشی از حرکت زیر زمینی و زلزله واری بود که در آن عصر برارگان اجتماع در شرف دگرگونی ، تحمیل شده بود .
" امسال / من با تواز لطافت شبنم / حرفی نداشتم که بگویم / خون می گریستم " ص ۳۷۰

یا :

" غم غربت و خشکسالی / بر این دره و کوه جاری ست / صدا می زنم آب را / آب خواب است / صدا می زنم خواب را / خواب در ذهن باغ لب نهر / خواب است / بر آب است رویش / - ص ۲۲۱

یا :

" هزار کوچه ی باریک / مرا به رفتن و پیوستن / مرا به مردم می خوانند " - ص ۳۴۴
با اولین شعر این دفتر که بطور کامل در بالا آمد ، حرکت متفاوت شعر اشکوری را به سمت ساختی یکپارچه و متقارن با درونمایه شعر ، احساس می کنیم و این نحوه ی بیان ، که در ایهامی نمادین متجلی می شود پویش شاعر را در حال نگرش بر سطوح لغزنده و فرآر پیرامونیش ، با تنوع عناصر طبیعت که به وفور در شعرش آمده ، شاهد هستیم . متأسفانه پاره های از شعرهای این دفتر ، توان همسویی با سایر شعرهای پیشرفته را ندارند و هنوز در بداهت همان ساخت درونی و بیرونی شعرهای دفتر پیشین شاعر باقی مانده اند . منظور شعرهایی نظیر " باد ، مرکب باران ، هجرت و . . . " است .

آخرین مجموعه شعر این کتاب با نام " در مهتاب اسفند " منتخبی ست از شعرهای دهساله ی شاعر که مشتمل بر ۲۱ شعر چاپ نشده است . اشکوری با این دفتر به مرحله ی تازه ای از دوران سی ساله شعریش می رسد و نشان می دهد که در کجای شعر امروز پارسی ایستاده است . مکانی که ویژه ی اوست ، نه آنچنان رفعت دارد که به چشم نیاید و دست

نایافتنی و بعید به نظر برسد و نه آنقدر دم دست و هم سطح است که بشود بسان بسیاری از دفترهای شعر دهه‌ی پایانی سال ۵۰ - ۶۰ ، از آن به آسانی گذشت و نادیده‌اش انگاشت. شاعری به اسم اشکوری، سی سال در فضای شعر پارسی ایران، نفس‌کشیده و عرق ریخته و کار کرده و ماحصل تجربیات هنریش را منتشر کرده. و اینک بر سکویی ایستاده که دفتر شعر اخیرش، موقعیت و جایگاه او را نشان می‌دهد و به نظر صاحب این قلم بعید به نظر می‌رسد که بعد از این بتواند منشاء تحولی در شعر خودش یا شعر امروز ایران بشود. ممکن است به شفافیت شعرش افزوده شود، ولی ارائه‌ی اثری که به کلی با آثار قبلیش - از نظر تکاملی و تحولی - تفاوت داشته باشد، کمی محال می‌نماید و این را از حرکت آهسته تکاملی او در ساخت زبان شعریش، پیش بینی می‌کنم. شعر مرمر پیشانی، نخستین شعر دفتر "در ماهتاب اسفند" است که دید شاعر توصیف‌گرای طبیعت را، به مظهری دیگر از طبیعت، که زن باشد، نشان می‌دهد.

"بر قلعه دره‌یی‌ست / پر از برف / سرسخت در برابر خورشید / ماه بلند را ماند / در آسمان دی" - ص ۳۷۳

یا تنوع مضمون شعریش را می‌شود در ساختی تازه از زبانش دید :

"در جاده / باد بود که می‌رفت / با گیسوان شن / و خاربوته‌ها / از تپه‌های خشک / حمایت می‌کردند" - ص ۳۷۹

یا :

"تو مگر با ساق آهو بسته‌یی میثاق / که در این شنزار / رد پایت هست / اما / قامت زیبای با من آشنایت نیست" - ص ۳۸۲

و شعر موجز و پر حرف "سقوط" که کوتاه‌ترین شعر این دفتر نیز هست، از دستیابی شاعر به شگرد ویژه‌ی شعرای تصویرگرا حکایت می‌کند. شگردی که در بافتی جدیدتر در شعرهای "جهانی" او، متبلور می‌شود و نو ششم که تقارن شعرهای جهانی او با شعرهای کتاب "دل ما و جهان" بیژن جلالی، نه از مقوله‌ی تقلید و تاثیر و گرنه برداری، که از مقوله‌ی باز شدن دو پنجره‌ی دید دو شاعر به منظره‌ای (= سوژه‌ای) مشترک است.

* بیژن جلالی : "آنگاه که جهان چون گلی در دل ما می‌شکفت" - دفتر سوم - ص ۸۷

دل ما و جهان .

* اشکوری : "جهان به شکل گلی در میان اقیانوس، گلی به هیات یک شهر / در چراغانی

ص ۴۰۷

*

جلالی :

"جهان / چون چاه بی پایانی‌ست / که خود را در خود فرو می‌کشد" - ص ۳۸

"جهان چون مادری‌ست / و ما / همواره کودک شیرخواری هستیم" - ص ۱۰

اشکوری :

دل من است جهان "

یا :
هر برگ / روزنهای ست از دل ما به جهان " - ص ۸۲ - آب و آفتاب

*

به هر حال : یا این گفته اشکوری زیاد موافق نیستم که در صفحه ۲۸۴۶ کتابش خود را شاعری مشاهده گر تصویر می کند که پاسدار گوشه‌هایی از زیبایی طبیعت است . من او را شاعری با زبانی پیراسته و ذهنیتی شفاف و توصیفگر ارزشمند طبیعت می دانم که تمام هم و غم و تلاش هنری خود را ، صرف نمایاندن زیبایی‌های طبیعت به مردمی کرده که در جهان مصنوع و دنیای ماشینیزم ، با تلاشی عبث برای دستیابی به میز و پول و مقام ، چشم خود را به روی مادر اول و آخر بشر ، بسته‌اند . او می گوید :

" کنار مزرعه می مانم / مترسکی شده‌ام / پاسدار آب و علف "

ولی او رسالتی بیش از اینها در شعر پارسی داشته‌است ، ببینید :

* کوچمها / در خاک / خواب کهنه می بینند . ص ۲۶۸

* در ذهن من / هزار خاطره برمی خیزد / تا صدای تو بنشیند - ص ۴۲۷

* مرا به سبزه چه حاجت / که سبزم از اثر عشق و / خانام سبز است / به یمن واژه و
ذهن و زبان سبز / هزار آینه دارم / هزار خانهای نو / درون ساقهی سبز . " - ص ۴۲۳

* در این تباهی و ویرانی / صدای من به تو هرگز نمی رسد / اما / صدای قلب تو می آید از
جدار جهان " - ص ۴۲۰

* وقتی که عشق نباشد / از شاخه‌ها / صدای شکستن می آید " - ص ۲۰۲

و موارد متعدد دیگرش ، هر چند که همیشه مویه‌گر طبیعت و روستای خود بماند
در شهر مانده‌ام / در حسرت شبان و پگاهان روستا / در شهر مانده‌ام ص ۲۴۴

